

## اخلاق و نسبیت اخلاقی

### صادق شهرکی ۱، حمید اسکندری ۲

۱- کارشناس ارشد رشته الهیات و معارف اسلامی، گرایش فلسفه و حکمت، دانشگاه سیستان و بلوچستان، ایران

۲- دکترای رشته فلسفه، عضو هیئت علمی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، ایران

#### چکیده

در اینجا ما به دنبال تبیین اصول اخلاقی و آموزه‌های اخلاقی و رابطه آن با بحث اطلاق و نسبیت اخلاق هستیم و با بررسی اصول اخلاقی کانت و مرحوم علامه طباطبایی دیدگاه‌های این دو اندیشمند را در ذیل این مسأله توضیح می‌دهیم. همانطور که می‌دانید مبحث اخلاق دارای اهمیت فراوانی است و دیدگاه مختلفی در این باره بیان شده و اکنون ما به دنبال این هستیم که بیان کنیم مباحث اخلاقی چه رابطه‌ای با بحث مطلق‌گرایی و نسبی‌گرایی اخلاق و مبحث ارزش‌شناسی گزاره‌های اخلاقی و کارکرد عقل عملی دارد. در ادامه به صورت مختصر دیدگاه کانت و علامه طباطبایی را بیان می‌کنیم و با بیان محورهای اشتراک و افتراق این دو اندیشمند، نشان داده می‌شود که بسته به مفهوم احکام اخلاقی، آیا می‌توان هر یک از این دو اندیشمند را قائل به مطلق‌گرایی اخلاق یا نسبیت‌گرایی اخلاق دانست، زیرا هر دو اندیشمند بر آن هستند که عقل عملی با معیارهای عقلانی خود می‌تواند خوبی و بدی اعمال را تشخیص دهد. در عین حال چنین به نظر می‌رسد که این دو اندیشمند عقل را به منزله منبع اصلی شناخت احکام ارزشی می‌دانند که باعث شناخت امور اخلاقی می‌شود. در اینجا باید گفت دیدگاه کانت بر اساس مطلق‌گرایی پایه‌گذاری شده و همچنین وی امر مطلق را به عنوان یگانه اصل اخلاقی می‌داند. در صورتی که در دیدگاه مرحوم علامه طباطبایی چنین به نظر می‌رسد که وی اخلاق را به صورت نسبی می‌داند که از مقوله اعتبار است و تأکید می‌کند افراد بر اساس مقصد و هدف خود، یک امر را خوب و یک امر را بد می‌دانند. در پایان به کاستی‌ها و انتقاداتی که به این دو دیدگاه وارد شده است می‌پردازیم و نتایج حاصل شده از بررسی این دو دیدگاه، کانت و مرحوم علامه طباطبایی در بحث اخلاق را نشان می‌دهیم.

کلیدواژه: اطلاق، نسبیت، اخلاق، کانت، علامه طباطبایی

**مقدمه :**

در ابتدا باید بیان کنیم که انسان همواره در پی سعادت و آرامش در زندگی اجتماعی بوده، این زندگی اجتماعی نیز همواره سختی‌ها و دشواری‌های خود را داشته، اما از آنجا که ذات انسان با اخلاق یکی بوده اما از لحاظ اخلاقی افراد با یکدیگر متفاوت عمل می‌کنند، مثلاً زیاده‌خواهی انسان و رفتارهای ناشایست برخی از افراد باعث بروز برخی عوامل ناهنجار در رفتار انسان‌ها شده است (طباطبائی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۲۰۳). پس باید بیان کرد همواره انسان برای رهایی از این ناهنجاری‌های رفتاری دو راه در پیش‌روی خود دارد:

۱- جدایی از جوامع انسانی و گریز از انسان‌ها

۲- رفع این مشکل در روابط میان انسان‌ها

چنان که برای ما روشن است راه اول منطقی به نظر نمی‌رسد و با اخلاق و معرفت انسان سازگار نبوده اما راه دوم نزدیک به سرشت انسان و اخلاقی تر است. این اختلافات انسان در اخلاق و رفتار در هر جامعه باعث شکل‌گیری فرهنگ‌های مختلف و رفتارها و اعمال پسندیده و ناپسندیده خواهد شد. حال ما به دنبال آن هستیم که در جوامع مختلف و فرهنگ‌های مختلف رفتارهای خوب و بد، پسندیده و ناپسندیده را از هم تفکیک کنیم و ویژگی‌ها و اهداف خوب و بد هر یک از جوامع را بیان کنیم و به بیان دیگر می‌خواهیم بدانیم که آیا رفتار شایسته و ناشایسته در فرهنگ‌های مختلف و جوامع مختلف دارای حقیقت یکسان است یا مطلق بوده و یا این فرهنگ‌ها هستند که به رفتارهای خوب و بد ما معنی و اعتبار می‌بخشند و این فرهنگ‌ها هستند که رفتارهای نسبی را در جامعه می‌سازد (کانت، ۱۳۶۹، نقل از احمدی و فولادی، ۱۳۸۹، ص ۷۴)

حال ما در اینجا بدنبال بررسی این ویژگی‌ها از منظر دو عالم فیلسوف «کانت» و «علامه طباطبائی» به صورت خاص هستیم تا نشان دهیم اخلاق از دیدگاه این دو بزرگوار به چه معناست و نظر هر کدام را در مورد اخلاق، ارزش‌های اخلاقی، مطلق و نسبی بودن اخلاق را بیان کنیم.

**بیان مسئله**

یکی از مهمترین و اساسی‌ترین مباحث محوری در فلسفه اخلاق، بحث اطلاق و نسبیت اخلاق در ارزش‌های اخلاقی است. این مسأله با توجه به ضرورت و کاربردهای فراوانی که دارد نگاه بسیاری از فیلسوفان اخلاق را به خود جلب کرده و دیدگاه‌های مختلفی درباره‌ی آن بیان شده است (انیس و همکاران، ۱۹۸۹، ص ۵۸۰). در این مورد دو گروه نظرات خود را بیان می‌کنند که به شرح ذیل است:

۱- گروهی اخلاق را بصورت نسبی می‌دانند و همه اصول‌ها، ضوابط و معیارهای اخلاقی را با توجه به عقاید گوناگون افراد یک جامعه و تنوع فرهنگ‌ها و جوامع مختلف، متغیر و متفاوت می‌دانند و قائل به نسبی بودن ارزش‌های اخلاقی هستند. و این بدین معناست که به صورت کلی هیچ خلق و خوی به صورت مطلق خوب یا بد نیست. به بیان دیگر هیچ فعلی را نمی‌توان مطلقاً خوب یا بد دانست بلکه این افعال انسان به شرایط مختلفی از قبیل مکان و زمان و فرهنگ و... به چیزهایی از این قبیل بستگی دارد. بنابراین چه بسا افعال انسان در یک مکان و زمان و شرایط خاص کاملاً خوب اما همان فعل در شرایط دیگر کاملاً بد دانسته می‌شود. بعضی از افراد اخلاق را تا آنجا نسبی و متغیر می‌دانند که به تعداد تک تک انسان‌ها، ملاک‌ها و ارزش‌های اخلاقی متفاوت وجود دارد (مصباح، ۱۳۸۴، ص ۲۵).

مثلاً «توماس هابز» فیلسوف برجسته انگلستان در ارتباط با مسأله نسبیت بیان می‌کند: «از آن جهت که افراد و اشخاص مختلف از طبیعت و سرشتی یکسان و ثابت برخوردار نیستند و سرشت هر یک از افراد با یکدیگر متفاوت است، و در ملاک‌ها و ارزش‌های اخلاقی میان نیک و بد اختلاف نظر دارند» (رواستان، ۱۳۸۳، ص ۶).

برخی از فلاسفه دیگر، نسبی بودن اخلاق را بر اساس تمدن‌ها، فرهنگ‌ها و جوامع اجتماعی بزرگ دانسته‌اند. این مفهوم از نسبی بودن را «وسترمارک» فیلسوف معروف سوئدی که وی را می‌توان به نوعی نسبی گرا دانست در کتاب خود به نام «نسبیت اخلاقی» مطرح کرده است (سجادی، ۱۳۶۱، ص ۸).

۲- گروه دیگر عده‌ای از فلاسفه اخلاق که معتقد به اطلاق و ثبات ارزش‌های اخلاقی هستند و نظریه‌ی نسبی بودن اخلاق را به کلی باطل می‌دانند و در رد این نظریه مطالبی را مطرح می‌کنند. بنابر این دیدگاه، برخی از اصول اخلاقی مانند حسن عدل و قبح ظلم، همگانی، عام و ثابت‌اند و هیچگاه تغییر نمی‌پذیرند. و قائلان به مطلق گرایی، به اطلاق ارزش‌های اخلاقی تأکید می‌کنند و اصول یا معیارهای مطلق برای خوب و بد بودن صفات و افعال انسان وجود دارد که جدا از کلیه شرایط زمانی و مکانی و... است. یعنی اصول و ارزش‌های اخلاقی همیشه ثابت و به صورت مطلق‌اند و در هر جامعه صرف نظر از تفاوت‌های واقعی میان جوامع و فرهنگ‌های گوناگون به صورت امری واحد و ثابت مطرح می‌شوند (مطهری، ۱۳۷۱، ص ۷۱۷).

مثلاً «افلاطون» فیلسوف نامدار یونانی از جمله کسانی است که قائل به این نظریه است و از نظر برخی از فلاسفه دیگر دومین رکن اساسی و محوری در فلسفه افلاطون همین بحث «مطلق انگاری» است. افلاطون بر این عقیده است که برای تمام انسان‌ها تنها یک مدل برای زندگی خوب وجود دارد، زیرا نیکی و امر خیر به تمایلات، خواسته‌ها، آرزوها و عقاید انسان‌ها وابسته نیست، بلکه مانند یک حقیقت ریاضی غیر قابل تغییر و ثابت است. مثلاً چنانکه  $2+2=4$  مساوی با ۴، حقیقتی ثابت و تغییر ناپذیر است، پس زندگی انسان نیز اینگونه خواهد بود، چه انسانها این حقیقت را بپذیرند و چه نپذیرند این حقیقتی ثابت است، زندگی خوب نیز همینگونه است (داوری اردکانی، ۱۳۶۳، ص ۱۲).

در مکتب «کانت» نیز اخلاق به صورت امر مطلق بیان می‌شود و راستگویی همیشه خوب، هیچگاه فرد راستگو در شمار افراد بد قرار نمی‌گیرد و کانت به همه افراد تأکید می‌کند که باید راست بگوییم، حتی اگر راستگویی موجب کشته شدن فرد دیگری شود، به نظر کانت فرد مسئول این کار نیست و مسئول کسی است که اقدام به قتل کرده است (غروی اصفهانی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۱۶).

اما برخی دیگر از فلاسفه می‌خواهند به گونه‌ای میان مکتب «مطلق گرایی» و «نظریه نسبی گرایی» تشابه ایجاد کنند. برای نمونه «استیس» فیلسوف معروف انگلیسی قائل به این است که مسئله نسبی بودن اخلاق، را به طور کلی مبهم می‌داند، زیرا به نظر او میان آنچه خوب پنداشته می‌شود و آنچه به صورت واقعی خوب است، تفاوت وجود دارد. وی این عقیده را دارد که آرای اخلاقی متفاوت است، اما حقیقت اخلاق چنین نیست و به صورت ثابت بوده، بر همین اساس است که وی بیان می‌کند: «قبول دارم که پانصد سال پیش، زنده زنده سوزاندن جادوگران عمل درستی تصور میشد، اما قبول ندارم که عمل درستی بوده است، بلکه همان قدر شرارت آمیز و ظالمانه بوده که اکنون هست، تنها فرق در این بوده که اجداد ما چنین باوری داشتند و آگاه نبوده‌اند.» (پویازاده، ۱۳۸۱، ص ۴-۶)

اما فیلسوف مشهور استرالیایی به نام «مکی» در مورد حقیقت اخلاق دو ادعا مفهومی و وجود شناختی درباره مفاهیم اخلاقی دارد. بنابر ادعای مفهومی مکی، مفهوم حقیقت اخلاقی، مفهوم حقیقی واقعا توصیفی است و یا اینکه مفهوم خصوصیات اخلاقی، مفهوم کیفیت واقعا توصیفی است. مکی در ادعای وجود شناختی اش می‌گوید خصوصیات یا حقایق اخلاقی واقعا توصیفی وجود ندارد در نتیجه چیزی در جهان وجود ندارد که به مفاهیم اخلاقی ما پاسخ گوید نه حقایق و نه خصوصیات که احکام اخلاقی را صادق می‌گراند پس احکام اخلاقی ما تماماً کاذب‌اند. «بنابراین بنابر ادعای مفهومی یا دلالت شناسانه گزاره های اخلاقی شرایط صدق دارند یعنی شرایط صدق که کسب آنها مستلزم وجود خارجی و حقایق صریحا توصیفی است. همچنین احکام اخلاقی بیانگر باورها هستند که صدقشان مستلزم وجودی عینی و حقایق صریحا توصیفی است ولی براساس ادعای وجود شناختی حقایق مطلقا توصیفی و عینی وجود ندارد. بنابر این تئوری خطا دیدگاهی شناخت گرایانه از اخلاق است اما به علت ادعای وجود شناختی اش روایتی از واقع گرایی اخلاقی نیست (علامه طباطبائی، ۱۳۷۹، ص ۶۲۸)

مکی می‌گوید اگر ارزش‌ها عینی باشند مستلزم این است که قائل به وجود حقایق عجیب اخلاقی شده ایم. به عبارت دیگر عینی بودن ارزش‌ها مستلزم غرابت مابعدالطبیعی و هم غرابت معرفتی حقایق اخلاقی خواهد بود. غرابت مابعدالطبیعی به این معنی است که از نظر مابعدالطبیعی شاهد موجوداتی با کیفیات و یا روابطی باشیم که بسیار عجیب و کاملاً از هر امر دیگری متفاوتند که تاکنون دیده ایم. غرابت معرفتی یعنی موجوداتی با کیفیات یا روابط نامأنوسی را باید بپذیریم که با قوای ادراکی معمولی نمی‌توان آنها را شناخت. بنابراین اگر ارزش‌های عینی وجود داشته باشند، بی‌شک پدیده‌ها

یا کیفیات یا نسبت‌هایی بسیار عجیب و غریب و کاملاً متفاوت از هر چیز دیگری در عالم پیرامون هستند و اگر از آنها آگاه هستیم این آگاهی محصول نوع خاص و غریبی از قوه ادراک یا شهود اخلاقی است که مغایر با شیوه‌های عادی و متعارف ما برای هر شناخت دیگر است (علامه طباطبائی، ۱۳۷۹، ص ۳۹۸). بنابراین خصوصیات اخلاقی در صورتی که در عالم پیرامون وجود داشته باشند خصوصیات عجیب و غریب هستند که با ادراک معمولی قابل شناخت نیستند پس برای تبیین آنها انسان نیازمند قوای عجیب است و چون ما (مانند شهود گرایان) چنین قوه عجیبی نداریم ذهن ما بطور نظام مند در کسب معرفت اخلاقی خطا می‌کند. در نتیجه ارزشهای اخلاقی با کیفیات و نسبت های کاملاً متفاوت در عالم وجود دارد که ما از آن ها آگاه هستیم و این آگاهی از طریق قوای ادراکی و شهود اخلاقی ما پدید می‌آید (تقوی، ۱۳۸۶، ص ۱۱۳-۱۳۴)

### ضرورت اهمیت تحقیق

ما در این رساله می‌خواهیم مقایسه ای داشته باشیم میان نظرات دو دانشمند فیلسوف، کانت و علامه طباطبایی که نظر هر کدام را در مورد اخلاق و ارزشهای اخلاقی انسان بیان کنیم و می‌خواهیم بدانیم که اخلاق افراد نسبی یا مطلق بوده و توضیحاتی را در ادامه بیان کنیم. در نخستین نظر باید معتقد شد که اخلاق به عنوان مجموعه ای از بایسته ها و نبایسته های اخلاقی، دارای مفهومی ثابت و مطلق است، ولی در نظر دوم و ارزش های اخلاقی بیشتر آشنا کنیم که با دیدی باز راجب این ارزشها تفکروتحمل کنند. و دیدگاه های مختلف در این زمینه را مورد بررسی قرار دهیم که کدام یک از این دیدگاه ها واقعی تر به نظر می‌رسد.

### پرسشهای تحقیق

#### پرسش‌های اصلی تحقیق

- ۱- دیدگاه کانت درباب نسبی بودن یا اطلاق اخلاق چیست؟
- ۲- دیدگاه علامه طباطبایی درباب نسبی بودن یا اطلاق اخلاق چیست؟
- ۳- در مقایسه ی این دو دیدگاه چه وجه اشتراک و افتراقی میتوان یافت؟

#### فرضیه های تحقیق

۱- پایه و اساس تفکر کانت، این اصل است که وی امر مطلق را در فلسفه اخلاق به عنوان یک اصل اساسی و مهم می‌داند که فلسفه اخلاق او را شکل داده است و همچنین وی امر مطلق را یگانه اصل اخلاقی و پایه و اساس تفکر اخلاقی خود می‌داند که از اراده تعیین شده منشا گرفته که کانت در این قضیه صورت‌بندی‌های از امر مطلق را تاکید می‌کند که این صورت‌بندی‌ها به شرح ذیل بیان خواهد شد:

صورت اول: خودآیینی یا قانون عام (اصل کلیت پذیری) انسان به نحوی عمل کند بتواند اراده و تصمیم خود را با رفتار مطابقت دهد و اصل کلی را به وجود آورد که به صورت قانون عام در آید.

صورت دوم: احترام به کرامت انسانی (اصل غایت) انسان به گونه‌ای رفتار کند که غایت او انسانیت باشد و نه شخص خاص و مورد خاص بلکه هدف اصلی آن انسانیت باشد.

صورت سوم: قانون گذاری برای جامعه انسان به نحوی فعالیت کند که همه اصول های قانونی به وسیله خود او وضع شود و با امکان غایات چنان هماهنگ باشد که به صورت قانون گذاری در جامعه وضع شود.

۲- از نظر علامه طباطبایی، چنین باید گفت که اخلاق از مقوله ی دوست داشتن و دوست نداشتن افراد است. امری قراردادی و از مقوله ی اعتبار عقلاست چنین اموری برهان و تجربه و استدلال بر نمی‌دارد. تنها راه سنجش آن نیز این است که اگر آنچه اعتبار شود ما را به هدف و مقصد برساند پس صالح و خوب قابل قبول است و در غیر این صورت باطل، بد و غیر قابل قبول خواهد بود. هدف و مقصد نیز از نظر علامه همان کمال انسانی یعنی تحقق کامل رضای خداوند است. پس هرچه با این مقصود موافق باشد خوب است و هر چه موافق نباشد بد است. ولی تشخیص این خوبی و بدی یک امر اعتباری است که ممکن است به علت تغییر نظرات عقلای جامعه به مرور زمان مشمول تغییرات شود. پس خوبی و بدی نسبی است چرا که ممکن است کسی بر حسب مقصد و هدفی که دارد چیزی را خوب بداند و کسی دیگر با هدفی دیگر، همان چیز را خوب نداند. جالبه توجه است

که دیدگاه علامه طباطبایی در بحث اخلاق بیشتر شبیه دیدگاه متکلمین و اصولیین است تا این که شبیه دیدگاه فلاسفه باشد.

۳-چنین به نظر می رسد که نظریه ی اخلاقی کانت مبتنی بر اطلاق ارزش‌های اخلاقی است یعنی او خوبی و بدی را اعتباری و مشمول مرور و تغییرات زمان یا منوط به نظر عقلا و غیر عقلا نمی داند، بلکه کاملاً مطلق گرا است ولی مرحوم علامه طباطبایی در عین این که اصل کمال انسان را حقیقتی مطلق فرض کرده است ولیکن به نظر او تشخیص این که چه فعلی با چه کیفیتی می‌تواند آن کمال را محقق کند یک امر اعتباریست که تغییر می کند و بر حسب پیشرفت جوامع می تواند دگرگون شود. بنابراین مرحوم علامه نیز به نحوی بر اطلاق در اخلاق تاکید دارد اما (برخلاف کانت) جایی هم برای نسبی بودن باز می کند.

### اهداف تحقیق

- ۱- معرفی و شناخت دیدگاه کانت و مرحوم علامه طباطبایی در بحث اخلاق و مبحث امر مطلق و نسبی گرای اخلاقی و همچنین ارزش شناسی گزاره های اخلاقی که افراد در جامعه با آن سروکار دارند.
- ۲- نگاه افراد به ارزش های اخلاقی یک نگاه مثبت گرا شود و به شناخت بهتر مفاهیم اخلاقی روی آورند.

### فایده تحقیق

ما در این رساله در صدد این هستیم که افراد را با مفاهیم و ارزش های اخلاقی بیشتر آشنا کنیم که با دیدی باز راجب ارزش‌های اخلاقی و امور اخلاقی تفکر و تحمل کنند و دیدگاه های مختلف در این زمینه را مورد بررسی قرار دهیم که کدام یک از این دیدگاه ها واقعی تر به نظر می رسد. بدیهی است که نتایج این تحقیق می تواند مورد استفاده دانشجویان دانشگاه ها، مراکز علمی و پژوهشی و همه ی علاقه مندان به مباحث اخلاقی قرار گیرد.

### پیشینه ی تحقیق

در این زمینه کتابها و پژوهش ها و مقالات نسبتاً زیادی وجود دارد که به بحث اخلاق پرداخته شده است. از جمله تفسیرالمیزان از محمد حسین طباطبایی جلد ۶ ترجمه محمد باقر موسوی یا همچنین در بحث اخلاق در فلسفه غرب نیز در مورد اخلاق کتاب معروف اخلاق در فلسفه کانت از سالیوان ترجمه عزت اله فولادوند یا کتاب فلسفه اخلاق از شهید مطهری در زمینه اخلاق مباحث مهمی مطرح شده است. البته باید گفت بعضی از کتابها و مقالات فقط به بحث اطلاق و نسبی بودن اخلاق از دیدگاه های مختلف پرداخته‌اند یا بحث اطلاق و نسبی بودن را فقط از دیدگاه علامه طباطبایی به تنهایی یا از دیدگاه کانت به تنهایی بیان کرده اند. از جمله این مقالات میتوان اشاره کرد به مقاله (نسبیت و اطلاق) در اخلاق نوشته ی سیدابراهیم سجادی که فقط به نسبی یا مطلق بودن اخلاق پرداخته است و یا میتوان نام برد از مقاله (ارزیابی نظریه اخلاق و نسبی بودن اخلاق) از دیدگاه شهید مطهری نوشته افضل بلوکی و محمد علی مصلح نژاد که نظر شهید مطهری را در باب اطلاق و نسبی بودن اخلاق و تأثیر آن بر اخلاق انسان را بیان می کند. و یا میتوان به مقاله ی (اطلاق گرای اخلاقی) از دیدگاه علامه طباطبایی اشاره کرد که نوشته سلمان بهجتی اردکانی و اکبر میر سپاه است که دیدگاه علامه طباطبایی را به تنهایی در مورد اخلاق مطرح می نماید. ولیکن ما در این پژوهش با رویکرد تطبیقی، دیدگاه این دو فیلسوف را به صورت مقایسه ای مطرح خواهیم کرد و تا جایی که جستجو کرده ایم هیچ سابقه ای نداشته و با توضیحاتی که در این زمینه مطرح می کنیم امیدواریم پرتو تازه ای برای خوانندگان این اثر ایجاد شود.

تعاریف و مفاهیم

### مفهوم اخلاق و فعل اخلاقی

همان طور که می دانید اخلاق به معنای خلق و خوی یا همان طبع و سرشتی است که انسان در برخورد با افراد مختلف در شرایط متفاوت دارد و همچنین اخلاق دارای معانی ارزشی مختلفی از قبیل خوب و بد، پسندیده و ناپسندیده، حسن و قبح و... می باشد و ما اینها را به عنوان اخلاق می دانیم که این امور از سرشت انسان سرچشمه می گیرد. ما در بحث امور اخلاقی فعل اخلاقی نیز داریم. پس چنین به نظر می رسد که همه ی گزاره های اخلاقی از سرشت انسان سرچشمه می گیرد و به

صورت ثابت است. اما در مورد فعل اخلاقی باید گفت، فعل اخلاقی به فعلی گفته می‌شود، که تحت اراده و اختیار انسان باشد و هر گاه انسان این فعل را با اراده و اختیار خود انجام دهد مورد تشویق و نکوهش قرار می‌گیرد. همچنین فعلی که با اراده و اختیار انسان انجام شود، امکان تغییر و تحویل را دارد و این فعل داری ارزش است. اما فعلی که در محدوده اراده و اختیار انسان نباشد این یک فعل غیر اخلاقی است که ارزش چندانی ندارد و هرگاه فردی فعل غیر اخلاقی را انجام دهد نه تنها مورد نکوهش و تمجید قرار نمی‌گیرد، بلکه مجازات نیز خواهد شد و آن فعل از نظر اخلاقی دارای ارزش نیست (مصباح، ۱۳۸۵، ص ۶۰).

### مفهوم اطلاق

مسئله گزاره های اخلاقی و بحث اطلاق ارزش های اخلاقی یکی از مباحث مهم در فلسفه اخلاق است. بسیاری از اندیشمندان معاصر و فلاسفه اسلامی و غربی نیز راجب این قضیه نظریات مختلفی را بیان کرده اند. همان طور که بیان کردیم بعضی از اندیشمندان قائل به اطلاق در گزاره ها و احکام اخلاقی هستند. اطلاق به این معناست که گزاره های اخلاقی به عنوان یک امر واحد و ثابت هستند که هیچگاه تغییر نمی کنند و در تمام زمان ها و مکان ها به صورت امری ثابت و بدون تغییر هستند (غفوری نژاد، ۱۳۹۴، ص ۵-۷). یعنی معیارها و ملاکها و ارزشهای اخلاقی موجود در جوامع انسانی از وحدت و ثبات و استمرار همگانی و همیشگی برخوردارند. پس چنین باید گفت اطلاق گزاره های اخلاقی به این معناست، که گزاره های اخلاقی در همه ی شرایط زمانی، مکانی و در همه جوامع انسانی به صورت امر واحد و ثابت هستند که هیچگاه تغییر نمی کنند. اما در جایی دیگر برخی از اندیشمندان برای اطلاق سه مفهوم را بیان می کنند:

۱- مطلق بودن در برابر مقید بودن

۲- مطلق بودن به معنای امر مستمر در برابر امور موقتی

۳- مطلق بودن به معنای اصل واحد و ثابت در برابر امور متغیر

مفهوم اولی که به صورت کلی بیان می شود و در برابر مفاهیم دیگر به صورت مقید به کار می رود که این گونه از اطلاق در قضیه مطلق بودن اخلاق زیاد کاربرد ندارد. اما معانی دیگر اطلاق را در مباحث فلسفه اخلاق می توان دید که روی آنها تاکید فراوان شده است. (شهید مطهری، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۴۵۳)

### مفهوم نسبیت

همان طور که در مباحث اخلاقی که از پیش بیان کردیم مفهوم نسبی بودن اخلاق را این گونه باید گفت، که از مقایسه یک امر با امر دیگر یا از مقایسه دو امر با یکدیگر در شرایط مختلف و موقعیت های متفاوت که دارای نتایج و آثار متفاوتی است می توان به نسبیت میان آن امور پی برد. این بدین معناست که امور اخلاقی انسان در شرایط زمانی و مکانی مختلف به صورت متفاوت بوده و امور اخلاقی ما در حال تغییر هستند (علیزاده، ۱۳۹۹، ص ۱۹-۲۰). برخی از اندیشمندان فلسفه اخلاق برای نسبیت نیز معانی مختلفی را بیان کردند که در ادامه به آن می پردازیم:

مفهوم اول: نسبیت عرفی است. این گونه نسبیت به این معناست که ما در اطراف خود برخی امور را مشاهده می کنیم و برای ما قابل درک است. مانند اینکه سلیقه ی هر فرد با هم فرق می کند.

مفهوم دوم: نسبیت علمی است. این گونه نسبیت در میان دانشمندان علوم مختلف بر قرار است. مانند انیشتن که مسئله نسبیت را در رابطه با بحث حرکت و زمان و... مطرح کرده است.

مفهوم سوم: نسبیت فلسفی است. این گونه از نسبیت زمانی مطرح می شود که ادراکات انسان با قوای مدرکه او مورد بررسی قرار می گیرد. (هاشمیان فر و هاشمی، ۱۳۹۱، ص ۲-۵)

در رابطه با این سه مفهوم باید بیان کرد که نسبیت عرفی با دو مفهوم دیگر متفاوت تر است. در نسبیت عرفی اساس بحث ما بر روی تفاوت ها و تغییرات است و این فرقی نمی کند که این تفاوت ها میان دو امر یا یک امر با امر دیگر در موقعیت های مختلف باشد، در صورتی که در دو مفهوم دیگر نسبیت نوع خاصی از تغییرات مطرح بوده است همان طور که بیان کردیم در

بحث نسبی یا مطلق بودن ارزش های اخلاقی همان نسبت عامه را مد نظر داریم که عبارت است از اختلاف معیارها، ملاکها و ارزشهای اخلاقی ..

### اخلاق نسبی است یا مطلق

برای پاسخ به این سوال باید به دو نکته توجه کرد:

#### ۱- گزاره های اخلاقی

#### ۲- معیارها و ملاک های اخلاقی

#### ۱- گزاره های اخلاقی:

همان طور که می دانید انسان در میان موجودات دیگر تنها موجودی است که قدرت شناخت و فهم امور اطراف خود و همچنین امور اخلاقی خوب و بد را به صورت فطری دارد. بر همین اساس از دیگر موجودات برتر می باشد. در طول زمان انسان همیشه قادر بوده که واقعیت های پیرامون خود را به صورت امر مستمر الوجود درک کند. همچنین باید گفت هیچگاه ذات انسان خالی و تهی از این امور نبوده و همیشه در زندگی اجتماعی خود همراه با امور اخلاقی و ارزشهای اخلاقی بوده است (عباسیان چالستری، ۱۳۹۲، ص ۵-۱۰) بنابراین باید گفت ما در عالم خارج، انسانی که فاقد این گرایش ها و گزاره های اخلاقی باشد را نداریم. در نتیجه باید بگوییم که گزاره های اخلاقی به صورت مطلق هستند و نه نسبی. بنابراین انسان به عنوان موجودی که ناظر بر واقعیت های جهان و پیرامون خود است، ارزشهای اخلاقی را به صورت مستقل درک می کند. اما دیدگاه های مختلفی راجب گزاره های اخلاقی وجود دارد که هر انسانی از نگاه خود به آن می پردازد. شهید مطهری در این رابطه چنین بیان می کند:

«مسائل فلسفی به این سادگی قابل حل نیست، بلکه از مشکل ترین مسائل فکری و پیچیده ترین مسائل فلسفی انسان است که از هزار سال پیش تا کنون هنوز فلاسفه به توافق نظری روی این مسائل نرسیده اند» (مطهری، ۱۳۸۶، ص ۲۷۷).

#### ۲- معیارها و ملاک های اخلاقی:

همان طور که قبلاً گفتیم گزاره های اخلاقی به صورت امر ثابت و مستمر در ذات هر فرد وجود دارد که این همان امر مطلق است.

اما باید گفت، آیا معیارها و ملاکهای اخلاقی نیز به صورت امری واحد و ثابت اند؟ و یا به صورت امر نسبی و متغیر هستند؟ آیا همه ی افراد به صورت فردی یا اجتماعی با این امور سرو کار دارند؟ آیا ملاکها و معیارهای برای امر خوب و یا بد وجود دارد؟

آیا این امور برای همه به صورت یکسان و ثابت بوده یا نه در نزد هر انسانی متفاوت اند؟

برای پاسخ به این سوالات باید گفت، همه ی امور واقعی که در اطراف ما وجود دارند به صورت گوناگون در نظر ما هستند. همچنین باید گفت این ملاکها و معیارهای اخلاقی که در جامعه وجود دارند، به صورت های مختلف و متفاوت بوده و این امور به صورت همگانی و همیشگی نمی تواند باشد. در نتیجه این امر نشان می دهد که ملاکها و معیارهای اخلاقی به صورت یکسان نبوده و هر شخصی به میزان درکی که از واقعیات اطراف خود دارد از دید خود به این امور می پردازد (اسعدی، ۱۳۹۹، ص ۸). پس در نتیجه باید بیان کرد ملاکها و معیار های اخلاقی انسان، بستگی به امور حسی و بیرونی او دارد و اختلاف میان ملاکها و معیار های اخلاقی برجسته ترین دلیل برای نسبت آن می باشد. در صورتی که اگر این امور اخلاقی به صورت امر مطلق باشد، گزینه های دیگر بر روی انسان بسته می شود و انسان نمی تواند از دیگر امور اطراف خود در عمیقی داشته باشد. مقایسه و بررسی تطبیقی دو دیدگاه کانت و علامه طباطبایی

دیدگاه کانت و علامه طباطبایی، در نکات مهمی اشتراک دارند. یکی از اشتراکات دیدگاه آنها اینک: «دعوت به تکامل اخلاقی، بارزترین امتیاز ارزش فعل اخلاقی در دیدگاه کانت و علامه طباطبایی» است. توضیح آنکه در تفکر کانت فرمان های خدا به عنوان موجود عائل و خردمند که برخوردار از قداست اراده است و همواره بر طبق قانون های عقل و اخلاق دستور می دهد، می تواند الگویی اخلاقی انسان باشد. اما الگو بودن اراده خداوند به این معنا نیست که امر خارج از عقل منشأ قانون های

اخلاقی باشد. به همین دلیل، کانت تأکید می‌کند در صورت اعتقاد به وجود خداوند و اینکه قوانین اخلاقی را اوامر الهی بدانیم، در خارج چیزی بر قوت قانون اخلاقی افزوده می‌شود. لذا اگر کسی اعتقاد به خداوند هم نداشته باشد، قدرت الزامی امر مطلق همچنان او را برای اطاعت از قانون اخلاق بر می‌انگیزد (احمدی و فولادی، ۱۳۸۹، ص ۵-۱۲).

کانت در عقل عملی، باور به خدا را از طریق برهان اخلاقی به دست می‌آورد. در عقل عملی ناگزیریم که به خدا ایمان داشته باشیم، زیرا ایمان به غایت اخلاقی ضروری است و غایت اخلاق بدون فرض خدا تحقق پذیر نیست. در اندیشه کانت در عقل عملی می‌توانیم بگوییم من به عنوان موجود اخلاقی مطمئن هستم که خدایی وجود دارد. ایمان به خدا و حیات جاودان چنان با احساس اخلاقی پیوند دارد که هیچ کس نمی‌تواند آن را از انسان جدا کند. در الگری کانت فرض گرفتن وجود خدا نیاز ضروری عقل است که از یک منبع عینی، یعنی قانون اخلاقی ناشی می‌شود. به همین دلیل، وجود خدا به اندازه قانون اخلاق ضروری و اجتناب ناپذیر است (کانت، ۱۳۸۵، نقل از احمدی و فولادی، ۱۳۸۹، ترجمه رحمتی، ص ۱۱۹)

علامه معتقد است که جوامع بشری برای مقابله با ناهنجاری و مبارزه با هر تخلفی، باید به فضایل اخلاقی و ارزشی روی آورند، و ایمان و توحید را به عنوان ضامن اجرایی و پایه تحقق فضایل اخلاقی قرار دهند (طباطبایی، بی تا، ج ۱۱، ص ۱۵۷). علامه پیرامون رابطه اخلاق و دین می‌گوید: «ایمان به خدا همچون درختی است که توحید ریشه آن است و دارای میوه‌هایی است که همان اعمال صالحند و نیز دارای شاخه‌هایی است که همان اخلاق نیکو (ملکات نفسانی مثبت) از قبیل تقوا، عفت و معرفت و شجاعت و عدالت و رحمت و نظایر آنها است. بر این اساس می‌توان گفت که اخلاق جزو ایمان است و ایمان به وسیله اخلاق حفظ می‌شود» (طباطبایی، بی تا، ج ۱۱، نقل از احمدی و فولادی، ۱۳۸۹، ص ۲۶). در دیدگاه علامه مهم‌ترین امتیاز دین هدایت بشر به سوی کمال انسانی و اخلاق است. در مبنای علامه، نظام اخلاقی بی ارتباط با نظام الهی نیست؛ خداوند نظام وجودی را طوری خلق کرده که این نظام به غایاتی منتهی می‌شود که سعادت ما در رسیدن به این نمایات است (طباطبایی، بی تا، ج ۱۴، ص ۱۴۲ - ۱۴۳). علامه فعل اخلاقی را فعل مطابق با عقل می‌داند و فعل غیر اخلاقی را مخالف عقل؛ و اصول دین و شریعت را موافق عقل می‌داند. بنابراین در الگری علامه، رابطه معناداری میان اخلاق و دین و به تبع آن میان دین و عقل وجود دارد. دین منطبق و همسو با عقل به احکام اخلاقی امر کرده و از فعل قبیح نهی کرده است، لذا در امر به اخلاق با عقل تناقضی ندارد. از دیگر سو خداوند با ایجاد نظام عقلانی بستری را فراهم کرده است تا بشر با اجرای این قانون ها، به سعادت واقعی مطابق با فطرتش دست یابد (مصباح، ۱۳۸۴، ص ۲۹۱).

### جمع بندی

کانت خواهان استقلال اخلاق بوده و در فلسفه اخلاق خود و احکام اخلاقی قائل به اطلاق گزاره‌های اخلاقی بوده که این امور ثابت، یکسان و برای همه‌ی افراد غیر قابل تغییر است. همچنین در مورد اطاعت از خداوند نیز چنین بیان می‌کند. اراده خداوند در الگوی کانت نمی‌تواند بنیاد و منشأ احکام اخلاقی باشد؛ زیرا قبل از اطاعت از خداوند، بشر، به عنوان موجودات عاقل، باید قانون‌های اخلاقی وضع و از طریق این قوانین اخلاقی وجود خداوند را ضروری فرض کند. فلسفه اخلاق کانت در نهایت به دیانت می‌رسد. با این تفاوت که دیگر فلاسفه اخلاق، عموماً دین را مقدم بر اخلاق دانسته و اخلاق را بر اساس دیانت استوار ساخته‌اند. در حالی که کانت تلاش کرد تا بنیاد دین را از الهیات به اخلاق و از عقاید به اخلاق تغییر دهد (بهشت نژاد و کرباسکی زاده، ۱۳۹۱، ص ۷-۹). در فلسفه کانت، خدا وسیله‌ای برای پیوند فضیلت و سعادت به شمار می‌آید. از این نظر، می‌توان گفت هر دو متفکر به نوعی قائل به تعامل میان دین و اخلاق هستند. (ماهورزاده، ۱۳۸۴، ص ۵). در صورتی که علامه طباطبایی مباحث دینی و اعتقاد به خداوند را مقدم بر اخلاق می‌داند و اخلاق را در مرحله بعد بیان می‌کند. اما چنین به نظر می‌رسد اشتراک این دو بزرگوار در این مباحث این است که هر دو اندیشمند تأکید بر تعامل میان دین و اخلاق دارند.

اما چنانکه در نقدها مشخص شد، تأکید افراطی کانت بر وظیفه‌گرایی مطلق سبب پیدا شدن پیامدهای ناگواری در نظریه او می‌شود؛ پیامدهایی چون لزوم دور در فلسفه اخلاق کانت، مشخص نبودن تکلیف عامل اخلاقی در موارد تراحم، و پیش آمدن پیامدهای ناگوار عمل اخلاقی در برخی موارد. با توضیحی که دادیم، روشن شد که این پیامدها، با توجه به دیدگاه علامه



طباطبایی قابل اجتناب و پیشگیری هستند، همچنین دانستیم که از دیدگاه علامه طباطبایی تمامی حسن و قبحهای اخلاقی از قبیل حسن و قبح صدور و اعتباری بوده و همچون سایر اعتبارات، مبتنی بر احساسات و دواعی خواهند بود و با تحلیلی که در تحقیق انجام گرفت، معلوم شد که اعتباری بودن گزاره‌های اخلاقی و پیوند اعتباریات با دواعی و احساسات طبیعی، هیچ ملازمه‌ای با نسبی بودن و تزلزل اصول اخلاقی نداشته و با قبول نظریه ادراکات اعتباری باز هم میتوان از اصول پایدار اخلاقی سخن به میان آورد؛ چرا که ثبات یا عدم ثبات ادراکات اعتباری، متوقف بر ثبات و عدم ثبات دواعی و احساسات است و از آنجا که همه گزاره‌های اخلاقی ریشه در حس کمالطلبی و سعادتجویی بشر داشته و به انگیز سعادت اجتماعات بشری اعتبار شده‌اند و این احساس و انگیزه یک امر مبتنی بر آن نیز دارای ثبات و عمومی، همیشگی و پایدار است، گزاره‌های اخلاقی عمومیت خواهند بود؛ یعنی همه انبای بشر به دنبال کمال و سعادت همه جانبه خود ملازم با احساسات و تمایلات تکوینی خود می‌یابند. لذا برای بوده و آن را حقیقتاً رسیدن به سعادت نهایی، حسن و مطلوبیت آن را به افعالی همچون عدالت، امانت، صداقت و دیگر افعالی که واسطه رسیدن سعادت هستند تسری داده و برای آنها نیز حسن و قبح اعتبار میکنند و از آنجا که این حس، عمومی و همیشگی است و از طرفی، رابطه این افعال با آن نتیجه یک امر همیشگی و پایدار است، اعتبار حسن و قبح برای آن امور نیز همیشگی و پایدار است. (اکبریان و کمالی، ۱۳۹۵، ص ۵-۱۰).

این اشکال، بر اساس دیدگاه علامه طباطبایی چندان مطرح نمی‌شود، چرا که در این نظریه، پایه اخلاقی را به اعتباریات دادیم و با اعتبار کردن می‌توانیم انعطاف خوبی در تعیین اصول نشان دهیم. مشخص نبودن تکلیف اخلاقی در موارد تراحم چنانکه گذشت، طبق وظیفه‌گرایی کانت، وظایف اخلاقی مطلق بوده و هیچ گونه استثنایی ندارند. این مطلق‌گرایی در موارد تراحم بسیار مشکل‌دار است؛ به این معنا که طبق فلسفه اخلاق کانت، تکلیف عامل اخلاقی در موارد تراحم، اساساً مشخص نیست. در وظیفه اخلاقی وفای به عهد و راستگویی را در نظر بگیرید. اگر نقض عهد و درو محکوبی همواره و بدون استثنا خطا باشند، در موارد تراحم این دو چه باید کرد: فرض کنید که من به کسی قول داده‌ام که او را از دید یک فرد جنایتکار مخفی کنم. سپس آن جنایتکار از من محل اختفای آن کس را می‌پرسد. در اینجا تکلیف من چیست؟ آیا باید راست بگویم؟ اگر راست بگویم با امل وفای به عهده در تعارض خواهد بود و اگر دروغ بگویم، با اصل الزوم راستگویی در تعارض خواهد بود. بر این اساس، در چارچوب فلسفه اخلاق کانت، گاه به موارد تعارضی بر می‌خوریم که تکلیف عامل اخلاقی در آنها نامشخص است. این پیامد، اما، در دیدگاه کسانی چون علامه طباطبایی پیش نخواهد آمد.

کانت مدعی است انسانها ممکن است در هر چیزی اختلاف داشته باشند اما در عقل مشترک اند. لذا کانت به ایده برساختن عقل روی آورد و صورتبندی قانون کلی را به عنوان آزمون شایستگی اخلاقی پیشنهاد کرد. این نظر مفهومی از معقولیت را به همراه دارد که عموم و تمامی انسانها در بر می‌گیرد. بدین سان در عقل عملی کلیت پذیری به عنوان اصل عالی عقل عملی تلقی می‌شود. از طرفی مفهوم خودمختاری به عنوان قانونگزاری با بحثهای برساخت‌گرایی همراه شده است و برساخت‌گرایان معاصر تصریح دارند که انسان عاقل و معقول که دارای اراده آزاد و در نتیجه خود مختار است اقدام به برساختن قانون می‌کند.

#### منابع

- ۱) احمدی، محمدامین، فولادی، محمدابراهیم، (۱۳۸۹)، پایان نامه مقایسه‌ی نظریه‌ی اخلاقی ایمانوئل کانت و علامه محمدحسین طباطبایی.
- ۲) اسعدی، حجت، حسینی شاهرودی، سیدمرتضی، (۱۳۹۹)، تحلیل کثرت اسماء و صفات الهی در حکمت متعالیه. حکمت اسلامی، شماره ۷، ص ۸۱-۱۰۶.
- ۳) اکبریان، رضا، کمالی، محمد مهدی و محمد هادی، (۱۳۹۵)، ثبات یا نسبیت گزاره‌های اخلاقی از دیدگاه علامه طباطبایی. شماره ۱۸، ص ۷۵-۷۵.
- ۴) غفوری نژاد، محمد، (۱۳۹۴)، نظریه فطرت و آرای جامعه‌شناختی و معرفت‌شناختی علامه طباطبایی. انسان پژوهی دینی، شماره ۳۳، ص ۷۶-۵۱.

- ۵) طباطبایی، محمد حسین (۱۳۷۵)، (بی تا)-المیزان فی تفسیر القرآن، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- ۶) عباسیان چالشتری، محمدعلی، (۱۳۹۲)، معرفت شناسی متداول و محدودیت های ذاتی آن برای تحلیل و تبیین اندیشه های معرفت دینی، حکمت و فلسفه، شماره ۳۵، ص ۱۱۵-۱۳۶.
- ۷) علیزاده، بهرام، (۱۳۹۹)، بازنگرش گرایبی در باب مسئولیت اخلاقی، تهران: دانشگاه خوارزمی، ص ۱۹-۳۵.
- ۸) کانت، ایمانوئل (۱۳۶۹)، بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق، ترجمه حمید عنایت و علی قیصری، تهران: خوارزمی.
- ۹) مطهری، مرتضی، (۱۳۷۲)، مجموعه آثار، چ دوم، تهران، صدرا.
- ۱۰) هاشمیان فر، سیدعلی، هاشمی، مولود، (۱۳۹۱)، بررسی نموده های عرفی شده دین در سبک زندگی. دانشگاه اصفهان. ص ۱۵۳-۱۷۶.